

بررسی حدیث شیدایی و پاکدامنی و رازپوشی

پرویز رستگار*

محمدتقی رحمت پناه**

◀ چکیده:

عارفان و صوفیان، آنگاه که نگارش تجربه‌های روحانی‌شان را آغاز کردند، افزون بر آیات قرآن از احادیث نیز کمک گرفتند و در ادب نهان‌گرایانه خود به فراخی و فرخی از آن‌ها سود جستند. یکی از روایاتی که این گروه، بسیار به آن استناد کرده‌اند، حدیث «مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ وَ ثَمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيداً» بوده است که درون‌مایه‌اش، فرخنده فرجامی عاشق است. بسیاری از حدیث‌پژوهان بر این روایت خرده گرفته و آن را نادرست دانسته‌اند، ولی با بررسی گزارش‌های گوناگون سند روایت، روشن می‌شود که این روایت بر پایه سنجه‌های حدیثی، پذیرفتنی است. مقاله حاضر، نگاهی است به سند و متن این روایت بر پایه معیارهای اهل سنت در درستی یا سستی روایات.

◀ **کلیدواژه‌ها:** حدیث «مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ...»، بررسی صدور، بررسی دلالی، عرفان و تصوف.

* دانشیار دانشگاه کاشان / p.rastgar@yahoo.com

** کارشناس ارشد دانشگاه کاشان / m.rahmatpanah@gmail.com

درآمد

عارفان و تصوف چه از دانش‌های اسلامی باشد و چه در درازای گذر فرهنگ و تمدن، کم‌کم پسوند «اسلامی» را گرفته باشد، رویکرد ویژه خود را به متن‌های دینی داشته و از دیدگاه خود به این متن‌ها می‌نگریسته است. نگاه تأویل‌گرایی که عارفان داشته‌اند، در بسیاری زمینه‌ها به برداشت دیگرگونه‌ای می‌انجامیده است.

یکی از این منابع دینی، حدیث است. عارفان بر پایه نگرش تأویلی خود به گزارش پاره‌ای از روایت‌ها می‌پرداخته‌اند بی‌آنکه رویکرد ژرف‌نگری به درستی، سستی یا ساختگی بودن آن‌ها داشته باشند. چنین می‌نماید که برای برخی از عارفان، «اشتہار قولی» در پذیرش حدیث بسنده بوده است.

فروزانفر می‌نویسد: «با آشنایی شعرا به تصوف، راه دیگر از برای نفوذ حدیث و خبر در ادبیات فارسی باز شد و شعرای صوفی مسلک و صوفیان قافیه‌اندیش که روایات را با تأویلات صوفیانه آموخته و برای هر یک از سنن و رسوم و آداب خانقاهیان، خبری صحیح یا ضعیف شنیده و به خاطر سپرده بودند، از الفاظ و مضامین خبر، پیرایه‌ای نو و زیوری دل‌فریب بر پیکر شعر پارسی بستند.» (احادیث مثنوی، «ز»)

این رویکرد حتی میان برخی حدیث‌شناسان نیز بوده است؛ آنان کسانی بودند که در بازگویی روایت، آسان‌گیری می‌کرده‌اند. احمد ابن حنبل می‌گوید: «اذا روينا فی الحلال و الحرام شددنا و اذا روينا فی الفضائل و نحوها تساهلنا» (القول المسدد، ص 20)؛ محدثان دیگری چون عبدالرحمن ابن مهدی و عبدالله ابن مبارک نیز با او هم‌اندیشه بوده‌اند. (اضواء علی السنة المحمدیه، 327)

با بودن این سخن پیشوای حنبلیان، ابن جوزی حنبلی در خرده‌گیری بر روش عارفان می‌نویسد: «ابوحامد غزالی، کتاب *احیاء العلوم* را در طریق صوفیان نوشت و آن را از احادیث دروغ بینداشت.» (تلبیس ابلیس، ص 138)

این رویارویی میان عارفان و حدیث‌مداران یا فقیهان، به گمان ما از دگرذیسی درد به قلم و حال به قال آغاز شد. ابوسعید گفت: «كان التصوف ألباً فصار قلماً» (اسرار التوحید، ص 291) و نیز «كان التصوف حالاً فصار قالاً» (همان، ص 256)؛ و آنگاه که از ابوالحسن علی ابن احمد سهل - از یگانگان خراسان - درباره چستی تصوف پرسیدند،

گفت: «اسم و لا حقیقه و قد کان قبل حقیقه و لا اسم.» (طرائق الحقائق، 158/1)

حافظ نیز سروده است:

نقدِ صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

(دیوان حافظ، 233)

و هر چیز که به قلم درآید، برای ماندگاری و کارگر شدن در اندیشه شنوندگان به دو پشتیبان نیاز دارد: «حجت ظاهر» که فرستادگان و خلیفگان الهی‌اند، یا «حجت باطن» که خرد و برهان است¹؛ عرفان و تصوف که راه خرد و برهان را چندان نمی‌پذیرد و پای استدلال را چوبین می‌خواند²، پس به سخنان بزرگان دین روی نهاد؛ از اینجا بود که در گستره حدیث‌شناسان و فقیهان پانهادند و رویارویی به بیش‌ترین اندازه خود رخ نمود. جستار بنیادین این نوشتار، پیرامون روایتی است که عارفان، سخنان خود را بسیار به آن مستند کرده و برخی از محدثان در برابر آن تاب نیاورده‌اند.

1. منابع عرفانی این روایت

بنا بر اسناد موجود، نخستین کسی که سخن مورد بحث را به عنوان گفتار حضرت رسول (ص) نگاشته، ابوبکر محمد ابن داود ظاهری (د. 297هـ) است. در بزرگی او در دانش‌های روزگارش، افزون بر همه آموخته‌هایش در حدیث، فقه، اصول، شعر و ادبیات (معجم المؤلفین، 296/9)، این نکته بیان شده که دلاورانه به بیان دیدگاه‌های دانشی‌اش می‌پرداخت تا جایی که بنیان‌گذار و پیشوای مکتب ظاهرگرایی (تاریخ بغداد، 369/8؛ الانساب، 99/4؛ طبقات المفسرین، 172/1) شد و به «ظاهری» نامور. (تاریخ بغداد، همان؛ الانساب، همان؛ میزان الاعتدال، 14/2؛ سیر اعلام النبلاء، 109/13؛ الاعلام، 333/2)

او نگاشته‌ای دارد به نام کتاب الزهره³ که به گفته خودش، نگارش آن را در بیست سالگی (276هـ) به پایان رسانیده است. (ابن داود ظاهری و کتاب الزهره، ص 89) وی در پیش گفتارش می‌نویسد: «در پنجاه باب آن از اسباب و موجبات عشق و احکام و اتفاقات و حالات آن سخن خواهم گفت و در پنجاه باب دیگر، اقسام شعر را خواهیم

آورد.» (همان، ص 92) او این گونه روایت کرده است: «حدثنی اَبی قال: حدثنا سُويد بن سعید قال: حدثنا علی بن مُسهر عن ابی یحیی القَتّات⁴ عن مجاهد عن ابن عباس عن النبی (ص) انه قال: "مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ وَ ثَمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيداً، غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ"». (همان، ص 80؛ Theory of Profane Love among the Arabs, p.99 به نقل از کتاب الزهره، ص 66)

مستملی بخاری (د. 434هـ) - پیش گام نویسندگان عرفان و تصوف - می نویسد: «کشته محبت، جلیل ترین همه شهیدان باشد از بهر آنکه محبت محض صنع حق است، پس محال باشد که کشته کافران و کشته شیر و آب و آتش شهید باشد و کشته حق شهید نباشد. این است معنی قول پیغامبر علیه السلام که گفت: من عشق فَعَف و کتم ثم مات مات شهیداً.» (شرح التعرف، 1419/4)

احمد جام نامقی (د. 502هـ) (روضه المذنبین و جنة المشتاقین، ص 125)، عین القضاة همدانی (م. 525 هـ) (تمهیدات، ص 96)، شهاب الدین سمعانی (د. 534 هـ) (روح الارواح، ص 141 و 310)، قطب الدین عبادی (د. 547 هـ) (صوفی نامه، ص 209)، روزبهان بقلی (د. 606 هـ) (عبر العاشقین، ص 9 و 142)، فخرالدین عراقی (د. 688 هـ) (لمعات، ص 70)، سعیدالدین فرغانی (د. 700 هـ) (مشارق الدراری، ص 28)، شاه نعمت الله ولی (د. 834 هـ) (مکتوبات، ص 182 و 458)، ختمی لاهوری (د. نیمه نخست سده 11 هـ) (شرح عرفانی غزل های حافظ، 62/1 و 537) و سبزواری (د. 1317 هـ) (شرح گلشن راز، ص 150) از عارفانی اند که این روایت را گزارش کرده و از آن در استناد سخن شان به روایت های اسلامی درباره عشق سود برده اند.

روزبهان بقلی می نویسد: «اما حدیث کتمان از اشارت سید عاشقان تسویت احتراق جان است، تا به آتش عشق نیک نیک بسوزد، که تف آتش عشق بنشیند. عاشق اگر در عشق بکوبد، از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا کشته شود، و به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود... چون به عشق شهید شد، با انبیا در حضرت جبروت و میادین ملکوت به مرکب عشق هم عنان شد، زیرا که شاهراه عشق، مقتل شهداست و مشاهد انبیاست.» (عبر العاشقین، ص 25)

در میان عرفان پژوهان، سجادی این روایت را چنین گزارش کرده است: «یوسف

رازی گوید: من عشق فَعَفَ و کتم ثمّ مات فهو شهید» (فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص 517)؛ ولی هر چه در زیست‌نامه‌های یوسف رازی جست‌وجو کردیم، این سخن را نیافتیم حتی در منابعی که سجادی- به‌گمان خود- از آن‌ها گزارش کرده است.

2. نمایانگر شدن این حدیث در گستره ادبیات

ابونواس سروده است:

و لقد کنا روینا عن سعید عن قتادة
قال: من مات محباً فله أجرُ الشهادة⁵
عن سعید بن المسیب أن سعد بن عبادة

(تاریخ بغداد، 451/7؛ تاریخ مدینه دمشق، 436/13)

در برخی از کتاب‌های ادبی، پس از گزارش این روایت، به واگویی پاره‌ای از شعرهایی پرداخته‌اند که با درون‌مایه این روایت، هم‌خوانی و هم‌پوشانی معنایی دارد.⁶ برای نمونه:

ابن مبارک: حدثنا سفیان عن جابر عن خالد عن سعل الساعدي
يرفعه من مات عشقاً فقد استوجب الاجر من الماجد⁷. (تزیین الاسواق، ص 15-16)
عباس بن احنف: ايها النادب قوماً هلکوا صارت الارض عليهم طبقاً
انذب العشاق لا غيرهم انما الهالك من قد عشقا. (همان، ص 16)
مهلّب: اشتهى الآن ان اصلى على نعش محب قد مات فى الحب وجدا. (محاضرات
الادباء، ص 266)

شاعری گفته است: خلیلی ان حانت وفاتی فاطلبا دمی من سلیمی واطلبا
بجمیل. (همان، ص 267)

در سروده‌های پارسی در یک مورد- تا آنجا که جست‌وجو کردیم- به روشنی به این روایت پرداخته شده و آن شعر منسوب به ابوسعید است:

یک نیم رُخت «ألت منکم ببعید» یک نیم دگر «إنّ عذابی لشدید»
بر گِرد رخت نبشته «یحیی و یمت» من مات من العشق، «فقد مات شهید»
(سخنان منظوم ابوسعید، ص 42)

اگرچه، این درون‌مایه را در بسیاری از شعرهای پارسی می‌توان یافت؛ برای نمونه، سنایی در قصیدهٔ سرخسیه سروده است:

که از شمشیر بویحی نشان ندهد کس از احیا به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی

(نغمه‌گر حدیقهٔ عرفان، ص 32)

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید در این عشق چو مُردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید و از این مرگ نترسید کز این خاک برآیید و سماوات بگیریید

(کلیات شمس تبریزی، ص 270)

زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت کآن‌که شد کشتهٔ او نیک سرانجام افتاد

(دیوان حافظ، ص 185)

ولی از آنجا که این درون‌مایه، پیوند استواری با مقصود این جستار ندارد، به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

3. منابع حدیثی این روایت

این روایت به چندین سند گزارش شده که در همهٔ روایت‌ها، اندکی ناهمسانی در واژگان متن آن‌ها رخ داده است.

روایت نخست: احمد بن ابراهیم الکندی قال: حدثنا محمد بن جعفر بن سهل قال: حدثنا يعقوب بن عيسى - من ولد عبدالرحمن بن عوف - عن ابن ابي نجیح عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «من عشق فعفّ فمات، فهو شهيد.» (ذم الهوى، ص 312؛ العلل المتناهیة، 771/2)

روایت دوم: حدثنا ابو يوسف يعقوب بن عيسى من ولد عبدالرحمن بن عوف قال: حدثنا الزبير بن بكار عن عبدالملك بن عبدالعزيز الماجشون عن عبدالعزیز بن ابي حازم عن ابن ابي نجیح عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «من عشق فعفّ فمات فهو شهيد.» (اعتلال القلوب، ص 79؛⁸ روضة المحبین، ص 179)

روایت سوم: احمد بن محمود الانباری قال: حدثنا سويد بن سعيد الحدّثانی قال: حدثنا علی بن مسهر عن ابي يحيى القتّات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم: «من عشق فمات فهو شهید.» (تاریخ بغداد، ص 364/5؛ ذم الهوی، ص 313؛ العلل المتناهیة، 771/2)

روایت چهارم: صدقة بن موسی و احمد بن محمود الانباری و القاسم بن احمد قالوا: حدثنا سويد بن سعيد الحدثانی قال: حدثنا علی بن مسهر عن ابی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من عشق و کتم و عفا فمات فهو شهید.» (ذم الهوی، ص 313)

روایت پنجم: ابراهیم بن جعفر الفقیه عن سويد بن سعيد قال: حدثنا علی بن مسهر عن ابی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم: «من عشق و کتم و عفا ثم مات مات شهیداً.» (همان، ص 314؛ تاریخ بغداد، 48/6)

روایت ششم: احمد بن محمد بن مسروق قال: حدثنا سويد قال: حدثنا ابن مسهر عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة- رضی الله عنها- مرفوعاً: «من عشق فعفا و کتم ثم مات مات شهیداً.» (روضه المحبین، ص 179)

روایت هفتم: محمد بن زکریاء قال: حدثنا سويد بن سعيد عن علی بن مسهر عن ابی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من عشق فعفا و کتم ثم مات فهو شهید.» (ذم الهوی، ص 314؛ العلل المتناهیة، 771/2؛ تاریخ بغداد، 295/11 و 185/13)

روایت هشتم: الحسن بن علی الأشنانی و احمد بن مسروق قالوا: حدثنا سويد بن سعيد قال: حدثنا علی بن مسهر عن ابی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من عشق فظفر فعفا فمات مات شهیداً.» (ذم الهوی، ص 314)

روایت نهم: ابی بکر بن داود الاصبهانی عن ابيه عن سويد بن سعيد عن علی بن مسهر عن ابی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من عشق فعفا و کتم ثم مات فهو شهید.» (همان جا؛ تاریخ بغداد، 329/2؛ تاریخ مدینه دمشق، 195/43⁹؛ روضة المحبین، ص 179؛ تلخیص الحبیر، 273/5)

روایت دهم: محمد بن داود بن علی حدثنا ابی حدثنا سويد بن سعيد حدثنا علی بن مسهر عن ابی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً، قال: «من عشق و

کتب و عفو و صبر، غفر الله له و ادخله الجنة.» (سير اعلام النبلاء، 419/11 و 113/13؛ تاریخ الاسلام، 265/22؛ الوافی بالوفیات، 49/3)

روایت یازدهم: ابوبکر بن الارزق قال: حدثنا سويد بن سعيد قال: حدثنا علي بن مسهر عن ابي يحيى القتات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من عشق فكتمه و عفا فمات فهو شهيد.» (ذم الهوى، ص 315)

روایت دوازدهم: احمد بن محمد بن مسروق قال: حدثنا سويد بن سعيد قال: حدثنا علي بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من عشق فعفا و كتم ثم مات مات شهيداً.» (همانجا؛ تاريخ بغداد، 475/12) روایت سیزدهم: محمد بن حريث عن مطر عن ابيه عن ابي سعيد البقال عن عكرمة عن ابن عباس قال: «من عشق فعفا فمات دخل الجنة.» (ذم الهوى، ص 313؛ روضة المحبين، ص 181؛ بطلان حديث، ص 18)

روایت چهاردهم: روى البزار بسند صحيح عن عبادة بن الصامت¹⁰ — رضى الله تعالى عنه: «من عشق و عفا و كتم و مات مات شهيداً.» (عمدة القارى، 127/14) با نگرستن به روایت های یاد شده، آشکار می شود که همه سندهایشان به شش گونه بنیادین باز می گردد:

1. محمد بن جعفر بن سهل قال: حدثنا يعقوب بن عيسى عن بن ابي نجیح عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و سلم.

2. يعقوب بن عيسى قال: حدثنا الزبير بن بكار عن عبدالملك بن عبدالعزيز الماجشون عن عبدالعزيز بن ابي حازم عن ابن ابي نجیح عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و سلم.

3. سويد بن سعيد قال: حدثنا علي بن مسهر عن ابي يحيى القتات عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم.

4. سويد بن سعيد قال: حدثنا علي بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم.¹¹

5. محمد بن حريث عن مطر عن ابيه عن ابي سعيد البقال عن عكرمة عن ابن عباس.

6. روى البزار بسند صحيح عن عبادة بن الصامت.

4. بررسی سندهای روایت

اینک، هفت سند یاد شده را می‌کاویم تا به درستی، سستی یا ساختگی بودن روایت‌ها

پی بریم.

4-1. سند نخست

- ابویکر محمد ابن جعفر ابن محمد ابن سهل ابن شاکر سامری خرائطی (240-327هـ) (الاعلام، 70/6) نویسنده‌ای است توانا و حدیث‌گویی، ثقه. (تاریخ بغداد، 137/2-138؛ سیر اعلام النبلاء، 267/15-268؛ تاریخ مدینه دمشق، 224/52-227)

- یعقوب ابن محمد ابن عیسی ابن عبدالملک ابن حمید ابن عبدالرحمن ابن عوف (د. 213هـ) ثقه خوانده شده است. (التقات، 284/9؛ تاریخ بغداد، 271/14-273؛ تهذیب الکمال، 372-367/32؛ تاریخ الاسلام، 454-453/15)

بسیار شگفت است که ابن قیّم او را - بی‌آنکه از رجال‌شناسان، گزارشی بازگو کند - چنین می‌شناساند: «هو ضعیف لا تقوم به حجة قد ضعفه اهل الحدیث و نسبوه الی الکذب» (روضه المحبین، ص 181)! شگفت‌تر اینکه وی در زاد المعاد و الطب النبوی، آنجا که درباره این روایت سخن می‌گوید، نامی از یعقوب نیاورده است؛ اگر که یعقوب در حدیث - به گفته ابن قیّم - «ضعیف و کاذب» است، پس چرا او در این دو کتاب که حدیث را ساختگی خوانده، از یعقوب سخن نگفته است!

- عبدالله ابن ابی نجیح، ابو یسار مکی (د. 131هـ) کمابیش از دید همه رجال‌شناسان، ثقه دانسته شده (تاریخ ابن معین، 59/1؛ الکاشف، 603/1؛ خلاصه تهذیب، ص 217؛ تهذیب الکمال، 219-215/16؛ سیر اعلام النبلاء، 125/6؛ بحر الدم، ص 91) و تنها نسایی، او را از مدلسان خوانده (طبقات المدلسین، 39؛ تهذیب التهذیب، 50-49/6) در حالی که گواهی برای این ادعا و یا روایتی مدلسانه از وی را بازگو نکرده است.

- ابوالحجاج مجاهد ابن جبر مکی (د. 104هـ)؛ «شیخ القراء و المفسرین» (سیر اعلام النبلاء، 449/4) و از برجستگان تابعین است. (تهذیب الکمال، 228/27-236؛ تذکره الحفاظ، 93-92/1)

- عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف (د. 86هـ)؛ از نامداران صحابه است. (الاستیعاب، 933/3-939؛ اسد الغابه، 192/3-195)

در این روایت، خرائطی از یعقوب روایت کرده، حال آنکه سال‌ها پیش از آنکه خرائطی زاده شود، یعقوب در گذشته بوده است؛ افزون بر این، یعقوب نیز از ابن ابی نجیح حدیث نشنیده و نامش میان راوی‌های ابن ابی نجیح نیامده است.

2.4. سند دوم

این سند، همانند سند پیشین است با این ناهمسانی که سه راوی بین یعقوب و ابن ابی نجیح افزون شده‌اند.

- زبیر ابن بکار عبدالله ابن مصعب ابن ثابت ابن عبدالله ابن زبیر ابن عوام¹² (172-256 هـ)؛ از برجستگان و نویسندگان در دانش نسب‌شناسی عرب است (المعجم المؤلفین، 180/4؛ معجم المطبوعات العربیه، 962/1) و ثقه دانسته شده است. (تاریخ بغداد، 472-468/8؛ تهذیب الکمال، 299-293/9؛ سیر اعلام النبلاء، 315-311/12؛ وفيات الاعیان، 312-311/2)

- عبدالملک ابن عبدالعزيز ابن عبدالله ابن ابی سلمة الماجشون (د 212 هـ)؛ نگارنده‌ای زبردست در دانش فقه بوده (هدیه العارفین، 623/1؛ معجم المؤلفین، 184/6) و همنشین امام شافعی؛ ثقه و صدوق خوانده شده، هر چند برخی گفته‌اند در پایان زندگی به شنیدن خُنیا (موسیقی)، بسیار دلبستگی داشته است. (الثقات، 389/8؛ تهذیب الکمال، 362-358/18؛ الکاشف، 667/1؛ تقریب التهذیب، 617/1؛ وفيات الاعیان، 383-377/6)

- عبدالعزيز ابن ابی حازم¹³ (184-107 هـ) ثقه است. (معرفة الثقات، 96/2؛ الثقات، 117/7؛ الکاشف، 654/1؛ تذکرة الحفاظ، 269-268/1)

مناوی، این سند را «صحیح» و راوی‌هایش را به گزارش از ابن حزم، «ثقه» می‌شمارد. (فیض القدیر، 233/6؛ کشف الخفاء، 263/2) ابن حزم در این باره سروده است:

فإن اهلك هوى اهلك شهيداً و إن تمئن بقیت قریر عین
روی هذا لنا قوم ثقات نأوا بالصدق عن كذب ومین

(کشف الخفاء، 263/2؛ الفوائد المجموعه، پانوشت شماره 2، 272)

علاء‌الدین مغلطای حنفی در الواضح المبین فی ذکر من استشهد من المحبین نیز این سند را «صحیح» می‌شناساند. (بطلان حدیث، ص 19)

برهان‌الدین بقاعی شافعی در اسواق الاشواق من مصارع العشاق، این سند را چنین می‌ستاید: «أنه كالشمس». (همان، ص 15 و 26)

سخن ابن‌قیم در نپذیرفتن این سند، بسیار شگفت است و دور از اندیشه؛ وی پس از بازگویی این سند و روایتش - بی‌کم و کاست مانند آنچه آوردیم - می‌نویسد: «و لایحتمل أن یكون من حدیث ابن‌الماجشون عن ابن‌ابی‌حازم عن ابن‌ابی‌نجیح عن مجاهد عن ابن‌عباس مرفوعا و فی صحته موقوفا علی ابن‌عباس نظر.» (الطب النبوی، 214-215؛ زاد المعاد، 277/4)

سخن این است، گواه وی برای ستردن نام حضرت رسول (ص) از سند چه بوده که سند، کم‌ارزش و موقوف شود، آن هم موقوفی که در پذیرشش، باز هم جای درنگ و گمان است؟!

ابن حجر نیز این سند را گزارش کرده، می‌نویسد: «و هذه الطريق غلط فيها بعض الرواة فادخل اسنادا فی اسناده و قد قوی بعضهم هذا الخبر.» (تلخیص الحیبر، 273/5) او این سند را نادرست می‌داند، زیرا - به گمان وی - راوی‌های سند دیگری به این سند راه یافته‌اند، ولی در این باره که در کدام بخش از سند، این درهم‌آمیزی رخ داده، سخنی نگفته؛ هر چند او از کسان دیگری مانند ابوالولید باجی¹⁴ که به درستی سند و روایت یاد شده باور دارند، سخن گفته است. باجی درباره این روایت چنین سروده است:

إذا مات المحب جوی و عشقا فتلك شهادة یا صالح حقا

رواه لنا ثقات عن ثقات الی الحبر ابن‌عباس ترقا

(همان‌جا؛ فیض القدر، 233/6)

3.4. سند سوم

چشم‌آشناترین نام در این سندها، «سويد» است که نامش در ده روایت از چهارده روایت یاد شده، آمده و به گفته ابن‌جوزی «مدار حدیث» است. (العلل المتناهیة، 772/2؛ أسنی المطالب، ص 447)

- سوید ابن سعید ابن سهل ابن شهریار، الامام المحدث الصدوق، شیخ المحدثین (د. 240هـ). (سیر اعلام النبلاء، 410/11) دانشمندان رجال درباره وی، یکدل و سازوار نیستند؛ نخست سخن آنان که وی را در دانش حدیث ستوده‌اند، می‌آوریم.

احمد ابن حنبل، سوید را این‌گونه شناسانده است: «صالح، ثقة، لا بأس به، ارجو ان یکون صدوقا، ما علمت الا خیرا.» (همان، ص 412)

او را با این ویژگی‌ها نیز ستوده‌اند: «رحال جوال (همان، ص 411)، من الحفاظ (همان، ص 412)، شیخ (همان، ص 413)، ثقة ثقة.» (تهذیب التهذیب، 243/4)

ولی آنان که او را نکوهیده‌اند؛ سردسته ایشان، یحیی ابن معین است که بارها حتی ریختن خون سوید را نیز روا دانسته است¹⁵؛ برای نمونه، پس از شنیدن این حدیث، گفت: «اگر مرا اسب و نیزه‌ای بود، به جنگ با سوید می‌شتابیدم.» (سیر اعلام النبلاء، 418/11 و 113/13؛ تاریخ الاسلام، 19/17؛ تهذیب التهذیب، 241/4)

نسایی «لیس بثقة و لا مأمون» می‌خواندش. (سیر اعلام النبلاء، 413/11) ابن حبان می‌نویسد: «یأتی عن الثقات بالمعضلات.» (کتاب المجروجین، 352/1) در این میان، کسانی هستند که روایت‌های او را دو بخش کرده‌اند: ابوزرع می‌گوید: «کُتِبَ صحاح، اذا حدث من حفظ فلا.» (سیر اعلام النبلاء، 413/11؛ میزان الاعتدال، 248/2)

یعقوب سدوسی می‌گوید: «صدوق، مضطرب الحفظ.» (سیر اعلام النبلاء، 413/11) ابوحاتم نیز او را «صدوق و مدلس» می‌شناساند. (همان‌جا؛ میزان الاعتدال، 248/2) و نیز کسانی هستند که زندگی وی را به دو بخش کرده‌اند، زندگی در پیری و نابینایی و زندگی پیش از آن؛ این گروه روایت‌های او را در دوره نخست زندگی‌اش نیک و درست می‌دانند، ولی بر این دیدگاه‌اند که چه بسا در دوران پیری و نابینایی، روایت‌های نادرستی را بازگو کرده باشد. دیدگاه دارقطنی، بخاری، صلاح جزره و حاکم ابوحامد (سیر اعلام النبلاء، 413/11؛ میزان الاعتدال، 248/2) این‌گونه است. حاکم می‌گوید: «عمی فی آخر عمره، فریما لقن ما لیس من حدیثه. فمن سمع منه و هو بصیر، فحدیثه عنه احسن.»

سوید، کمابیش یک سده را - به گفته بخاری (سیر اعلام النبلاء، 420/11) - زیسته بوده

است¹⁶ و جای شگفتی ندارد که این سالخوردگی در کم حافظه شدن او کارگر شود. شاید این زمینه، انگیزه و دست‌آویزی شده تا نامش را میان «مختلطین»¹⁷ بیاورند. (المختلطین، ص 51)

گواه گروه بسیاری برای نپذیرفتن این روایت، بودن سوید به عنوان گرانیگاه سند این روایت است؛ از این دسته‌اند: حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور¹⁸ (الطب النبوی، ص 214؛ فیض القدیر، 233/6؛ کشف الخفاء، 263/2)، ابن قیسرانی (معرفة التذكرة، 224/1)، ابن جوزی (العلل المتناهیة، 772/2)، ابن قیم جوزیه (زاد المعاد، 278-277/4؛ روضة المحبین، ص 180؛ المنار المنیف، ص 140)، شوکانی (الفوائد المجموعه، ص 272)، ابن ملقن (البدر المنیر، 371/5)، سُبکی (طبقات الشافعیه، 336/6)، سیوطی (تحذیر الخواص، 112/1)، عراقی کنانی (تنزیه الشریعه، 364/2)، زین‌الدین عراقی (المغنی عن حمل الاسفار، 761/2؛ احیاء علوم‌الدین، 313/3) و ألبانی. (رد اعتبار الجامع الصغیر، ص 22)¹⁹ در این میان نیز کسانی هستند که این روایت را روایتی «حسن» (مختصر المقاصد²⁰، ص 222) و یا در روایت‌های «مشهور» (التذکره فی الاحادیث المشتهره، 179/1) آورده‌اند. ابوداود ظاهری نیز سروده است:

و قد جاءنا عن سيد الخلق، احمد
أمن كان براً بالأُنم و واصلاً
بأن من يمت بالحب يكتم سرّه
يكون شهيداً فى الفرديس نازلاً
رواه سوید عن علی بن مسهر
فما فيه من شك لمن كان عاقلاً
(تاریخ مدینه دمشق، 30/6)

- ابویحیی الققات؛ نامش را «عبدالرحمن، زاذان، دینار، مسلم، یزید و زبان» گزارش کرده (تهذیب الکمال، 256/9؛ تهذیب التهذیب، 262/3؛ تقریب التهذیب، 490/2) ولی برخی نخستین نام را درست‌تر دانسته‌اند. (کتاب المجروحین، 53/2؛ الانساب، 448/4) میان رجال‌شناسان، تنها ابن معین دارمی او را ثقه دانسته (تاریخ عثمان ابن سعید، ص 247؛ الکامل، 238/3) در حالی که دیگران، همه او را ضعیف خوانده‌اند (العلل، 51/2؛ کتاب الضعفاء و المتروکین، ص 256؛ الضعفاء الکبیر، 67/1 و 88)²¹ هرچند بخاری در الادب المفرد، ابو داود، ترمذی و ابن ماجه از او روایت آورده‌اند. (تهذیب الکمال، 403/34)

- مجاهد ابن جبر؛ پیش از این گذشت.

- عبدالله ابن عباس؛ پیش از این گذشت.

اگر نتوان این روایت را با بودنِ سوید، ضعیف دانست، ولی با بودن ابو یحیی، بی‌گمان روایتی ضعیف است.

4.4. سند چهارم

این سند نیز با سوید آغاز و این‌گونه دنبال می‌شود:

- علی ابن مسهر قرشی²² (د. 189 ه)؛ رجال‌شناسان در ثقه بودنش هم‌دیدگاه‌اند (تاریخ ابن معین، 36/2؛ تاریخ عثمان ابن سعید، ص 156؛ العلل، 382/1 و 413، 375/2 و 478)

- هشام ابن عروة ابن زبیر ابن عوام²³ (د. 146 ه)؛ او از تابعین و بنا بر گفته‌های رجال‌شناسان، ثقه است. (العلل، 37/3؛ الثقات، 502/5؛ تاریخ بغداد، 42-36/14)

- عروة ابن زبیر ابن عوام (د. 93 ه)؛ رجال‌شناسان او را ثقه دانسته‌اند. (معرفة الثقات، 133/2؛ الثقات، 194/5؛ الجرح و التعديل، 63-63/9)²⁴

- عایشه بنت ابی‌بکر (د. 57 ه)؛ یکی از همسران حضرت رسول (ص) است. (الاستیعاب، 1885-1881/4؛ اسد الغایة، 504-501/5)

ابن قیم دربارهٔ این روایت می‌نویسد: «و اما سیاق الخطیب له من حدیث هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضی الله عنها، فلا یُشکُّ من شَمِّ رائحة الحدیث أن هذا باطل علی هشام عن ابيه عن عائشة، و لا یحتمل هذا المتنُ هذا الاسناد بوجه، و التحاکم فی ذلك الی اهل الحدیث لا الی العارین الغرباء منه. و الظاهر أن ابن مسروق سرقة و غیر إسناده.» (روضة المحبین، ص 181) وی بر این باور است که از روشِ سخن (سیاق) روایت، بوی ساختگی بودن بر می‌آید و پی‌گرد و پی‌گیری‌اش درخور حدیث‌پژوهان است نه کم‌مایگان ناآشنا به دانش حدیث؛ در حالی که جایی دیگر می‌گوید: هر کس اندک آگاهی‌ای از حدیث و آسیب‌های (علل) آن داشته باشد، این روایت را ساختگی می‌داند! (الطب النبوی، ص 214؛ زاد المعاد، 277/4) افزون بر این، وی در دنبالهٔ سخن، ابن مسروق²⁵ را به ربایندگی متن و دیگرگون‌کنندهٔ سند می‌شناساند.

دیگری نیز این روایت را برای بودن سوید در سندش، پذیرفتنی نمی‌داند. (ذم الهوی، پانوشت شماره 1، 313)

این روایت نیز مانند روایت پیشین، ضعیف است، زیرا افزون بر بودن سوید، ابن مسروق نیز در سند دست دارد.

5.4. سند پنجم

- محمد ابن حریش؛ نامش در منابع رجالی و حدیثی در دسترس یافت نشد.
- مطر؛ درباره وی نیز هیچ آگاهی‌ای یافت نشد و همچنین درباره پدرش.
- ابوسعید البقال، سعید ابن مرزبان²⁶ (د. حدود 147هـ)؛ کمابیش همه رجال‌شناسان او را ضعیف دانسته‌اند. (تاریخ ابن معین، 34/2؛ الجرح و التعديل، 63-62/4)
- عکرمه مولی ابن عباس (د. 107هـ) از نامداران تابعین است. (تاریخ ابن معین، 183/1؛ معرفة الثقات، 144/2؛ الثقات، 229/5؛ تهذیب الکمال، 269-264/20؛ تذکره الحفاظ، 96-95/1)

- عبدالله ابن عباس؛ پیش از این گذشت.
- سستی یا درستی این روایت، ناگفته روشن است؛ سه تن که نامی از آنان در کتاب‌های رجالی یافت نشده و روای چهارم که به ضعیف بودن نامبردار است.

6.4. سند ششم

تنها آگاهی‌ای که درباره این سند در دست داریم، این است که عینی در عمدة القاری به گزارش مسند بزّار، این روایت را با سند صحیح به عبادة ابن صامت می‌رساند. (به پی‌نوشت شماره 5 و 10 بنگرید.)

هر چند عینی این سند را صحیح خوانده است، ولی این روایت را به گزارش سوید از ابن عباس، پذیرفتنی نمی‌داند. (عمدة القاری، 171/5)

از این روی، تنها به بازگویی‌اش پرداختیم، زیرا این سند نارسا نمی‌تواند دست‌آویزی برای درستی روایت باشد.

- **برآیند بررسی‌های سندی:** از کاوش شش سند، چهار سند ضعیف، یک سند صحیح و یک سند که ارزش استناد ندارد، به دست آمد.

درباره حدیث‌های ضعیف گفتنی است، بسا روایتی در کنار ضعیف بودن روایانش، درست باشد (دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث، ص 127) و «سستی سند یک حدیث همواره دست و پای دیگران را در به کارگیری آن نمی‌بندد و چه بسا بدنه و متن آن هم چنان استوار و پذیرفتنی باشد» (بازخوانی سند و متن حدیثی درباره تبار امام مهدی (عج)، ص 113؛ سه گفتار، ص 288) برای نمونه حدیث «اصحابی کالنجوم» (بنگرید به: بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا، ص 63-98) و یا حدیث «تأبیر النخل» (بنگرید به: کاوشی در روایات تأبیر النخل، ص 185-206) که بی‌گمان از دید سندی ضعیف‌اند، ولی - به درستی یا نادرستی - پایه برخی از باورهای اهل سنت نهاده شده‌اند.

5. بررسی متنی

آن‌که بیش از همه درباره این روایت خامه‌فرسایی کرده، ابن‌قیم جوزیه حنبلی است؛ وی بی‌آنکه در سنجه‌های «صحیح» بودن روایتی نزد اهل سنت درنگ کند،²⁷ درباره این روایت می‌نویسد: «لو كان إسناد هذا الحديث كالشمس، كان غلطاً و وهماً.» (زاد المعاد، 4/276؛ الطب النبوی، ص 213)

این فراز، نشانگر جانبداری بی‌اندیشه و ستیزه‌ای است همیشه میان حدیث‌مداران و عارفان. حال آنکه بر پایه برخی گزارش‌های تاریخی، رفتار و گفتار پیشوای حنبلیان، احمد ابن حنبل چنین نبوده است؛ برای نمونه، «روزی در مجلس امام احمد، یادی از معروف کرخی²⁸ شد، یکی از آن گروه گفت: دانش او اندک است؛ امام احمد گفت: زبان نگه دار! خداوند ببخشاید! آیا خواسته دانش چیزی مگر رسیدن به "معروف" است؟!» (تاریخ بغداد، 13/202؛ بحر الدم، ص 153؛ سیر اعلام النبلاء، 9/340)

نمونه دیگر، «هنگامی که امام احمد از درگذشت بشر ابن حارث²⁹ آگاه شد، گفت: او رحمه الله درگذشت و همانندش در پیروان این آیین نیست مگر عامر ابن عبدقیس³⁰ چرا که عامر درگذشت و مرده‌ریگی نداشت، و بشر نیز جان سپرد و مرده‌ریگی نگذاشت.» (تاریخ بغداد، 7/76؛ سیر اعلام النبلاء، 10/474) عطار نیز از دیدارهای بسیار احمد از بشر حافی سخن گفته است. (تذکره الاولیاء، ص 115) این جستار دامنه‌دار را بگذاریم و بگذریم که خود، پژوهشی گسترده می‌خواهد.

ابن قیّم دربارهٔ درون‌مایهٔ روایت می‌نویسد: «و لایکون ان یجوز من کلامه صلی الله علیه و سلم، فإن الشهادة درجة عالية عند الله، مقرونة بدرجة الصدیقية» (زاد المعاد، 275/4؛ الطب النبوی، ص 213)؛ وی سخن را این‌چنین دنبال می‌کند که شهادت بر دو گونه است: «خاصة و عامة»؛ خاصه همان کشته شدن در راه خداست و عامه - آن‌چنان که در حدیث صحیح آمده - پنج گونه است که کشتهٔ عشق میان آن‌ها نیست؛ و چگونه می‌تواند باشد، عشقی که شرک در محبت است و بی‌خیالی دل از خداوند و واگذاری دل و جان به دیگری. ناشدنی است که این کشته، به جایگاه شهادت برسد. (زاد المعاد، 275/4-276؛ الطب النبوی، ص 213-214؛ روضة المحبین، ص 180)

- بررسی سخن ابن قیّم

روایت صحیحی که وی در استناد سخنش به آن دست یازیده، چنین است: «عن أبی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: بینما رجل یمشی بطریق وجد غصن شوک علی الطریق فأخره فشکر الله له فغفر له؛ ثم قال: الشهداء خمسة المطعون و المبطون و الغریق و صاحب الهدم و الشهيد فی سبیل الله.» (صحیح بخاری، 1/159 و 3/211؛ صحیح مسلم، 6/51؛ سنن ترمذی، 2/263؛ سنن ابی داود، 2/60؛ مسند احمد، 2/325 و 533)

نخستین سخن نادرستی که ابن قیّم گفته، در شمارش شهیدان «عامه» است؛ وی آنان را در پنج گونه آورده حال آنکه در روایت، چهار گونه‌اند. اگرچه در روایت صحیح دیگری، شمارشان هفت گونه است: «قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: الشهداء سبعة سوی القتل فی سبیل الله، المطعون شهید و الغرق شهید و صاحب ذات الجنب شهید و المبطون شهید و الحرق شهید و الذی یموت تحت الهدم شهید و المرأة تموت بجُمع شهید» (الموطأ، 1/233؛ سنن ابی داود، 2/60؛ سنن نسایی، 4/14، 6/52؛ مسند احمد، 5/315 و 446؛ المستدرک، 1/352) ولی باز هم کمکی به درست پنداشتن سخن ابن قیّم نمی‌کند.

دیگر سخن، دربارهٔ جایگاه شهید است. در این روایت‌ها، کشته شده با طاعون، فرو رفتن زیر آب، سینه‌پهلوی، دل‌درد، آتش‌سوزی، زیر آوار ماندن و سر زدن³¹، همان جایگاه شهید را داراست و به گفتهٔ آیت الله خویی «إن لهؤلاء ثواب الشهداء دون احکام

الشهادة» (صراط النجاة، 60/2) اگر چنین است پس چرا ابن‌قیم بر این روایت‌ها خرده نگرفته و آن‌ها را پذیرفته و سخنش برای نپذیرفتن آن روایت به روایت‌ها مستند کرده است؟! است!

بر پایه این روایت‌ها می‌توان گفت که شهادت، ذو مراتب است و به زبان فلسفی، «مفهومی مشکک» است. این گفته را 68 روایتی که متقی‌هندی گزارش کرده است (کنز العمال، 426_415/4)، استوارتر می‌کند؛ در این روایت‌ها، افراد گوناگونی که به شیوه‌های بسیاری جان داده، شهید خوانده شده‌اند.

در برابر این حنبلی، حنبلی دیگری درون مایه این روایت را می‌پذیرد؛ ابن‌تیمیه می‌نویسد: «المعنى الذى ذكره دلّ عليه الكتاب و السنة؛ فإن الله امر بالتقوى و الصبر، فمن التقوى أن يعفّ عن كلّ ما حرّمه الله... و من الصبر أن يصبر عن شكوى ما به الى غير الله عزّوجلّ. فإن هذا هو الصبر الجميل.» (مجموع فتاوى، 462/14) در جای دیگر می‌نویسد: «فأما إذا ابتلى بالعشق و عفّ و صبر فإنه يثاب على تقواه الله» و در دنباله، سخنش را به این آیه مستند می‌کند: «و من يتّق و يصبر فإنّ الله لا يضيع أجر المحسنين» (یوسف/90). (همان، 133/10)

شربینی شافعی می‌نویسد: «نعم الميّت عشقاً، شرطه العفة و الکتمان.» (مغنی المحتاج، 350/1)

گرچه عشق را به «حقیقی و مجازی» و مجازی را به «نفسانی و حیوانی» بخش کرده‌اند (الحکمة المتعالیه، 174/3) ولی عشقی که با پاکدامنی باشد، رستگاری به دنبال دارد و نشانه رستگاری، به بهشت درآمدن است؛ «لأنّ غاية الغایات دخول الجنة و هو مستلزم لرضا الله الذى لا مطلب أعلى منه و قد جعلت مقدمة هذا المطلب العالی، العفة.» (تزیین الاسواق، ص 14)

صدرالمتألهین با اشاره به این روایت می‌نویسد: «العشق العفیف أوفى سبب فى تلطیف النفس و تنویر القلب.» (الحکمة المتعالیه، 174/3)

بایسته دیگر عشقی که به رستگاری رهنمون می‌شود، رازپوشی است که به گفته ابن‌تیمیه، برترین رازپوشی‌ها، گلایه بردن نزد خداست، زیرا اگر نزد دیگران گلایه شود از بردباری انسان می‌کاهد. (مجموع فتاوى، 463_462/14)

فرغانی می‌نویسد: «کتمان دلالت می‌کند بر آنکه محبت مضاف به آن سرّ وجودی است که مکتوم و باطن است نه به نفس طبیعت تا به اظهار و افشا به غیر، چاره‌سازی کند.» (مشارق الدراری، ص 29)

آن مرادت زودتر حاصل شود	گورخانه راز تو چون دل شود
زود گردد با مراد خویش جفت	گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
سرّ آن سرسبزی بستان شود	دانه‌ها چون در زمین پنهان شود
پرورش کی یافتندی زیر کان	زرّ و نقره گر نبودندی نهان

(مثنوی معنوی، 175/1-178)

6. برآیند پژوهش

روایت «من عشق...» که دست‌مایه بسیاری از عارفان بوده است، نخست‌بار به دست ابوداود ظاهری نگاشته شده و در گستره گزارش (نقل) حدیث، به شش سند پایه‌ای بازگو شده که در هر یک سستی‌هایی راه یافته است مگر در یک سند که برخی از حدیث‌پژوهان «صحیح» اش دانسته و روایانش را «تفه» خوانده‌اند.

هرچند این روایت در منابع استوار و معتبر حدیثی نیامده است، بررسی صدوری این روایت نشان داد که هیچ آسیبی در سند یاد شده، رخ نداده و سخن آن حدیث‌پژوهان، درست بوده است؛ و از آنجا که سنجۀ اهل سنت در پذیرش یا نپذیرفتن روایتی، سند آن است، پس این روایت با این سند، پذیرفتنی است و از سندهای دیگر نیز می‌توان برای پشتیبانی و نیروبخشی به این روایت سود جست. برآیند بررسی دلالتی نیز با گزارش سخن‌پذیرندگان این روایت و نقد آن، و بازگویی سخنان پذیرندگان این روایت- چه از دید سند و چه متن- این است که متن و درون‌مایه روایت نیز پذیرفتنی است.

گفتنی است، هنگام آغاز پژوهش در این روایت، بر این گمان- و شاید باور- بودیم که این روایتی ساختگی و بر بسته به حضرت رسول (ص) است و ریشه این پیش‌داوری، آگاهی از واگویی این روایت در کتاب‌های بسیاری بود که درباره روایت‌های ساختگی نوشته شده است.



پی‌نوشت‌ها:

1. اشاره‌ای است به سخن موسی ابن جعفر علیه السلام با هشام ابن حکم که فرمودند: «إنَّ لله على الناس حجتين، حجة ظاهرة و حجة باطنة؛ فأما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام و أما الباطنة فالعقول.» (اصول کافی، 19/1)
2. اشاره‌ای است به سروده مولوی: پای استدلالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی‌تمکین بود. (مثنوی معنوی، 2128/1)
3. نام این کتاب را بایست به نشانه زَبَر (ـَ) «ز» و سکون «ه» خواند که به معنای شکوفه و گیاه است، نه به نشانه پیش (ـُ) «ز» که نام تازی ستاره ناهید است. این گونه خوانش، افزون بر همخوانی با درون‌مایه کتاب، با نشانه‌های در دسترس از کتاب‌های پیشینیان نیز سازگار است. (ر.ک: ابن داود ظاهری و کتاب الزهره، ص 91)
4. نسخه‌ای که گیفن (Giffen) برای چاپ این کتاب به کار برده است، به جای «قَتَات»، «فَتَات» آمده که خود او در پانوشت شماره یک به درستی «قَتَات» بنا بر دیگر منابع روایی - اشاره کرده است. (ر.ک: Theory of Profane Love among the Arabs, p.99)
5. سروده ابونواس را با چند بند افزون‌تر نیز واگویه کرده‌اند. (ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، 437/13؛ البداية و النهاية، 249/10؛ اعیان الشیعه، 350/5) شگفت است در این سروده‌ها که به نام او سیاه شده، درون‌مایه این روایت با نام یک صحابی، «سعد ابن عباد» (د. 15هـ) (أسد الغابة، 283/2؛ الاستیعاب، 594/2) و نیز نام «علامه التابعین، شعبی» (د. 103هـ) (تذکره الحفاظ، 79/1) پیوند خورده و سروده شده است - گرچه به گمان ما شعبی از «عباده ابن صامت» (د. 34 هـ) گزارش کرده، زیرا وی از پنجاه صحابی روایت کرده (سیر اعلام النبلاء، 296/4) و نامش در جرگه روایان عباده آمده (تهذیب الکمال، 29/14) و این روایت نیز بر پایه گفته عینی در مسند بزّار از عباده بازگو شده است - با آنکه در دانش گسترده حدیث با همه نگاشته‌ها و نوشته‌های دانشمندان، روایتی با این سندها در منابع روایی در دسترس هرچه جستیم، یافت نشد.
6. ر.ک: طوق الحمامة، ص 185-186؛ زهر الادب، 783/3؛ التبیان فی شرح دیوان ابی الطیب المتنّبی، 313/1؛ الشکوی و العتاب، 169؛ مصارع العشاق، 14/1؛ تاریخ مدینه دمشق، 30/6.
7. سروده ابن مبارک نیز مانند ابونواس است؛ این سندی که وی گزارش کرده است در منابع روایی در دسترس یافت نشد.
8. در اعتلال القلوب، سند این روایت، نادرست بازگو شده که چنین است: «الزبیر بن بکار عن عبدالله بن عبدالملک الماجشون عن عبدالعزیز ابن ابی حازم...» در حالی که در کتاب‌های رجالی در دسترس، کسی را به نام «عبدالله ابن عبدالملک الماجشون» نیافتیم. غرید الشیخ، پژوهشگر کتاب در

پانوشته شماره 4، زیر را شناسانده ولی چون به شناسایی ابن الماجشون رسیده، سخنی نگفته و از کنارش گذشته است!

9. در تاریخ بغداد و تاریخ مدینه دمشق، این روایت با همین سند گزارش شده ولی متن، ناهمسانی دارد؛ روایت این گونه است: «من عشق و کتم و عفّ و صبر، غفر الله له و ادخله الجنة».

10. دریغ که هر چه در جست و جوی یافتن سند بی کم و کاست این روایت - که بازگو کننده اش با برجسب «صحیح» ویژه اش گردانیده - کوشیدیم، موفق نشدیم، هر چند که مسند عبادۀ را بنا بر گزارش بزّار جست و جو کردیم. کتاب شناسی مسند بزّار که در پی این پژوهش بررسی کردیم، چنین است:

* مسند البزار، تحقیق و دراسة: عبدالله محمد شفیع، مکه، دانشگاه أم القری، 12-1411ق (پایان نامه دکترای قرآن و حدیث، 3 جلد).

* مسند البزار، تحقیق و دراسة: عدنان بن عبدالله قطان، مکه، دانشگاه أم القری، 12-1411ق (پایان نامه ارشد قرآن و حدیث، 3 جلد).

* مسند البزار، تحقیق و دراسة: بتول ابراهیم احمد مغیربی، مکه، دانشگاه أم القری، 1419ق (پایان نامه ارشد قرآن و حدیث، 1 جلد).

* مسند البزار، تحقیق و دراسة: حسناء بکری احمد نجار، مکه، دانشگاه أم القری، 1413ق (پایان نامه ارشد قرآن و حدیث، 1 جلد).

* مسند البزار، تحقیق و دراسة: ابراهیم محمد ابوسلیمان، مکه، دانشگاه أم القری، 1414ق (پایان نامه دکترای قرآن و حدیث، 3 جلد).

گفتنی است آغاز این کتاب، مسند طلحة ابن عبیدالله است و انجامش، مسند عبدالله ابن مسعود؛ مسند عبادۀ نیز در این بخش رخ نموده است.

11. روایت های مرفوع گزارش شده از سوید را که به ابن عباس و عایشه پایان می یابد، در این فشرده گویی سندها نیاموردیم، زیرا همین دو سند، بی کم و کاست به حضرت رسول (ص) نیز پیوند داده شده است؛ پس «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست».

12. وی از راویان مشترک شیعه و سنی است و نامش در منابع رجالی شیعه آمده و به ویژگی «مجهول» شناسانده شده است. (المفید من معجم رجال الحدیث، 227؛ نقد الرجال، 1/288-289؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، 3/418)

13. وی نیز از راویان مشترک شیعه و سنی است. (رجال الطوسی، 239؛ طرائف المقال، 1/504-505؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، 4/438)

14. ابوالولید سلیمان ابن خلف باجی (403-474 هـ)، از بزرگان و برجستگان حدیث و فقه مالکی

- البداية و النهاية، 150/12؛ سير اعلام النبلاء، 545-535/18) که کتاب‌های فراوانی نوشته است مانند: الاستيفاء فی شرح الموطأ، الايماء فی الفقه، التعديل و التجريح و... (هدية العارفين، 397/1؛ معجم المطبوعات العربية، 512-511/1)
15. ر.ک: سؤالات الآجری، 299/2؛ تاريخ بغداد، 229/9؛ تهذيب الكمال، 251/12؛ بحر الدم، 71؛ سير اعلام النبلاء، 412/11، 414 و 417؛ عمدة القاری، 8/1.
16. آگاهی‌هایی که درباره سوید گزارش شده در این منابع نیز آمده که بسیاری از آن‌ها بازگویی داده‌های یکسانی است: تاريخ بغداد، 231-227/9؛ تاريخ مدينة دمشق، 354-328/10؛ تهذيب الكمال، 255-247/12؛ الكامل، 429-428/3؛ الانساب، 186/2؛ تقريب التهذيب، 403/1.
17. «مختلط» در دانش حدیث به کسی می‌گویند که اندیشه‌ای در اینکه از که روایت می‌کند، ندارد از این روی روایت‌های درست یا سست را هنگام واگویی درهم می‌آمیزد. (ر.ک: فرهنگ اصطلاحات درایة الحدیث و رجال، ص 196)
18. افسوس که تاریخ حاکم در دسترس نبود و در برگردان پارسی‌اش هم این روایت نیامده بود. (تاریخ نیشابور، حاکم نیشابوری، ترجمه محمد ابن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی)
19. شایان گفتن است، ابن قیسرانی، ابن جوزی، ابن قیم، شوکانی، سبکی، سیوطی و عراقی کنانی، این حدیث را ساختگی (موضوع) شناسانده‌اند.
20. گفتنی است زرقانی، سند این روایت را بازگو نکرده است ولی به گمان ما، با اندیشه در آنچه پژوهشگر کتاب در پانویشت آورده، دانسته می‌شود که این روایت، همان روایت سوید است.
21. نیز ر.ک: الجرح و التعديل، 432/3، 231/5؛ الكامل، 214/1، 237/3؛ الکاشف، 471/2؛ میزان الاعتدال، 30/2 و 586/4.
22. نیز ر.ک: بحر الدم، ص 113؛ معرفة الثقات، 158/2؛ الجرح و التعديل، 206/6؛ تهذيب الكمال، 138-135/21؛ الکاشف، 47/2؛ تذكرة الحفاظ، 295/1؛ سير اعلام النبلاء، 487-484/8؛ تهذيب التهذيب، 335/7. وی از راویان مشترک شیعه و سنی است. (مستدرکات علم رجال الحدیث، 479/5)
23. نیز ر.ک: الجرح و التعديل، 63/9؛ تهذيب الكمال، 242-232/30؛ تذكرة الحفاظ، 144/1؛ سير اعلام النبلاء، 47-34/6. وی نیز از راویان مشترک شیعه و سنی است. (رجال الطوسی، ص 318؛ نقد الرجال، 51/5)
24. نیز ر.ک: تهذيب الكمال، 25-11/20؛ سير اعلام النبلاء، 437-421/4؛ تاريخ الاسلام، 428-426/6؛ تقريب التهذيب، 671/1؛ تهذيب التهذيب، 166-163/7؛ تاريخ مدينة دمشق، 285-237/40؛ وفيات الاعيان، 258-255/3.
25. الشيخ الزاهد الجليل الامام ابو العباس احمد بن محمد بن مسروق البغدادي، شيخ الصوفيه (سير

- اعلام النبلاء، 494/13؛ تاریخ بغداد، 309_306/5؛ دارقطنی، وی را به ویژگی «لیس بالقوی» نكوهیده است. (میزان الاعتدال، 150/1؛ لسان المیزان، 292/1)
26. نیز ر.ک: تهذیب الکمال، 56_52/11؛ الکامل، 386_383/3؛ تهذیب التهذیب، 71_70/4؛ الکاشف، 444/1؛ طبقات المدلسین، 54 و 69. وی از روایان مشترک شیعه و سنی است. (رجال الطوسی، ص 115؛ طرائف المقال، 58/2)
27. در دید اهل سنت، حدیثی صحیح است که سندی صحیح داشته باشد؛ بدین معنا که سند، متن حدیث را شایسته پذیرش یا وانهادن می‌کند. (درایة الحدیث، 68_69) حاکم می‌نویسد: «نخستین رده از حدیث‌های صحیح، آن‌هایی‌اند که بخاری و مسلم برگزیده‌اند و دربردارنده هر حدیثی است که از یک صحابی نامی بیان شده و این صحابی دارای دو راوی موثق از طبقه تابعین باشد؛ سپس از هر یک از این دو تابعی، دو راوی مورد اعتماد از طبقه تابع تابعین، حدیث را بیان کرده باشند و به همین سامان، سند به طبقه استادان بخاری و مسلم که به عدالت و حفظ نامبردار باشند، برسد (المدخل، 48_49)؛ مقدسی نیز افزوده است که اگر صحابی، جز یک راوی نداشته باشد ولی طریق سند به او صحیح باشد، همین برای پذیرش حدیث بسنده است. (شروط الائمة الستة، ص 17_18؛ نیز ر.ک: ارشاد الساری، 20_19/1)
28. ابومحفوظ معروف ابن فیروز (د. 200 هـ) از نامداران و بزرگان عرفان است (تاریخ بغداد، 209_202/13؛ سیر اعلام النبلاء، 345_339/9) که به دست علی ابن موسی الرضا (ع) مسلمان شد. (تذکره الاولیا، ص 291)
29. ابونصر بشر ابن حارث نامور به حافی (د. 217 هـ)؛ از عارفان نامی است و راوی حدیث. (تهذیب الکمال، 119_99/4؛ تاریخ مدینه دمشق، 226_177/10)
30. عامر ابن عبد قیس عنبری بصری از کبار تابعین است. (معرفة الثقات، 14/2؛ الثقات، 187/5؛ سیر اعلام النبلاء، 19_15/4)
31. درباره معانی یاد شده از واژه‌های روایت، ر.ک: تنویر الحوالک، 242؛ شرح صحیح مسلم، 63_62/13.

منابع

- «ابن داود ظاهری و کتاب الزهره»؛ محمدحسین مشایخ فریدنی، معارف، شماره 1، فروردین - تیر 1366.
- احادیث مثنوی؛ بدیع الزمان فروزانفر، ج 2، امیرکبیر، تهران 1347 ش.
- احیاء علوم الدین؛ ابو حامد غزالی، ج 2، دار الفکر، بیروت 1409 ق/ 1989 م.
- ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری؛ شهاب الدین قسطلانی، دار الفکر، بیروت 1410 ق.

- الاستيعاب في معرفة الاصحاب؛ ابن عبدالبر نمری، تحقیق علی محمد البجاوی، چ 1، دار الجیل، بیروت 1412 ق.
- أسد الغابة في معرفة الصحابة؛ ابن اثیر شیبانی، دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
- اسرار التوحید في مقامات الشيخ ابی سعید؛ محمد ابن منور، تصحیح احمد بهمینار، چ 1، دنیای کتاب، تهران 1389 ش.
- اسنی المطالب في احادیث مختلفة المراتب؛ محمد ابن درویش حوت بیروتی، رتبه و قدم له: عبدالرحمن ابن محمد ابن درویش حوت، تعلیق محمود الارناؤوط، چ 1، دار الفکر، بیروت 1412 ق/1991 م.
- اصول کافی؛ محمد ابن یعقوب کلینی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت (ع)، تهران، بی تا.
- اضاء على السنة المحمدية؛ محمود ابوریه، چ 2، مؤسسة دار الکتب الاسلامی، قم 1428 ق/2007 م.
- اعتلال القلوب في اخبار العشاق و المحبين؛ محمد ابن جعفر خرائطی، تحقیق غرید الشیخ، چ 1، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1421 ق/2001 م.
- الاعلام؛ خیرالدین زرکلی، چ 5، دار العلم للملایین، بیروت 1980 م.
- اعیان الشیعه؛ سید محسن امین، تحقیق حسن امین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت 1403 ق/1983 م.
- الانساب؛ ابوسعید سمعانی، تحقیق عبدالله عمر البارودی، چ 1، دار الجنان، بیروت 1408 ق/1988 م.
- «بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا»؛ محمد فاکر میبیدی، حدیث پژوهی، سال اول، شماره 1، بهار- تابستان 1388.
- «بازخوانی سند و متن حدیثی درباره تبار امام مهدی (عج)»؛ پرویز رستگار، مشرق موعود، سال چهارم، شماره 13، بهار 1389.
- بحر الدم فیمن تکلم فيه الامام احمد بمدح او ذم؛ یوسف ابن مبرد، تحقیق روحیه عبدالرحمن السویفی، چ 1، دارالکتب العلمیه، بیروت 1413 ق/1992 م.
- البداية و النهاية؛ ابن کثیر دمشقی، تحقیق علی شیری، چ 1، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1408 ق/1988 م.
- البدر المنیر فی تخریج الاحادیث و الآثار الواقعة فی الشرح الكبير؛ ابن ملقن شافعی، تحقیق مصطفی ابوالغیط، عبدالله ابن سلیمان و یاسر ابن کمال، چ 1، دار الهجرة، ریاض 1425 ق/2004 م.
- بطلان حدیث «من عشق فعف»؛ ابوعبدالرحمن ابن عقیل ظاهری، چ 1، دار ابن حزم، ریاض 1415 ق.
- تاریخ ابن معین؛ یحیی ابن معین دوری، تحقیق عبدالله احمد حسن، دارالقلم، بیروت، بی تا.

- تاریخ عثمان ابن سعید؛ عثمان ابن سعید دارمی، تحقیق احمد محمد نوریوسف، دار المأمون للتراث، دمشق، بی تا.
- تاریخ الاسلام؛ ابو عبدالله ذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چ 1، دارالکتب العربی، بیروت 1407ق/1987م.
- تاریخ بغداد؛ خطیب بغدادی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چ 1، دارالکتب العلمیه، بیروت 1417ق/1997م.
- تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر، تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت 1415ق.
- تاریخ نیشابور؛ حاکم نیشابوری، ترجمه محمد ابن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ 1، آگه، تهران 1375ش.
- التبیان فی شرح دیوان ابی الطیب المتنبی؛ ابوالقاء عکبری، تحقیق مصطفی السقاء، ابراهیم آبیاری و عبدالحفیظ شبلی، مطبعة مصطفی البابی و اولاده، مصر 1355ق/1936م.
- تحذیر النواص من اکاذیب الثفصااص؛ جلال الدین سیوطی، تحقیق محمد الصباغ، چ 2، المکتب الاسلامی، بیروت 1394ق/1974م.
- تذکره الاولیا؛ عطار نیشابوری، تصحیح رینولد نیکلسون، چ 1، علم، تهران 1384ش.
- تذکره الحفاظ؛ ابو عبدالله ذهبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- التذکره فی الاحادیث المشتهرة؛ بدرالدین زرکشی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چ 1، دارالکتب العلمیه، بیروت 1406ق/1986م.
- تزیین الاسواق فی اخبار العشاق؛ داوود انطاکی، دار و مکتبه هلال، بیروت، بی تا.
- تقریب التهذیب؛ ابن حجر عسقلانی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چ 2، دار الکتب العلمیه، بیروت 1415ق/1995م.
- تلخیص ابلیس؛ ابن جوزی، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، چ 1، مرکز نشر دانشگاهی، تهران 1368ش.
- تلخیص الحبیر فی تخریج الرافعی الکبیر؛ ابن حجر عسقلانی، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- تمهیدات؛ عین القضات همدانی، تصحیح و تعلیق عقیف عسیران، چ 2، کتابخانه منوچهری، بی جا، بی تا.
- تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة؛ ابوالحسن علی عراقی کنانی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف و عبدالله ابن محمد ابن الصدیق الغماری، چ 1، دارالکتب العلمیه، بیروت 1399ق.
- تنویر الحوالک شرح علی موطن المالک؛ جلال الدین سیوطی، تحقیق محمد عبدالعزیز الخالیدی، چ 1، دارالکتب العلمیه، بیروت 1418ق/1997م.

- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر عسقلانی، چ 1، دار الفکر، بیروت 1404ق/1984م.
- تهذیب الكمال فی اسماء الرجال؛ ابوالحجاج مزی، تحقیق بشار عواد معروف، چ 2، مؤسسة الرسالة، بیروت 1405ق/1985م.
- الثقات؛ ابن حبان بستی، چ 1، مجلس دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن 1401ق/1981م.
- الجرح و التعديل؛ ابن ابی حاتم رازی، چ 1، مطبعة دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن 1371ق/1952م.
- الحكمة المتعالية فی الاسفار العقلية الاربعة؛ ملاصدرا شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بی جا، بی تا.
- خلاصة تذهیب تهذیب الكمال؛ صفی الدین احمد خزرجی، تحقیق عبدالفتاح ابو غدة، چ 4، مكتبة المطبوعات الاسلامیه، حلب 1411ق.
- دراية الحديث؛ كاظم مدیرشانه چی، چ 1، دفتر انتشارات اسلامی، قم 1380ش.
- «دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث»، محمد احسانی فر لنگرودی، علوم حدیث، سال دهم، شماره 37-38، پاییز و زمستان 1384.
- دیوان حافظ؛ شمس الدین محمد حافظ، تصحیح هوشنگ ابتهاج، چ 2، هوش و ابتکار، تهران 1373ش.
- ذمّ الهوی؛ عبدالرحمن ابن جوزی، تحقیق خالد عبداللطیف السبع العَلَمی، چ 1، دار الكتاب العربی، بیروت 1418ق/1998م.
- رجال الطوسی؛ شیخ طوسی، تحقیق جواد قیومی، چ 1، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، قم 1415ق.
- رد اعتبار الجامع الصغیر؛ عبدالله ابن صدیق مغربی، تحقیق احمد درویش، The Open School، شیکاگو، بی تا.
- روضة المذنبین و جنة المشتاقین؛ احمد جام نامقی (ژنده پیل)، تصحیح علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، بی جا، 1355ش.
- روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتح؛ شهاب الدین احمد سمعانی، تصحیح نجیب مایل هروی، چ 1، علمی و فرهنگی، تهران 1368ش.
- روضة المحبین و نزهة المشتاقین؛ ابن قیم جوزیه، دار النبلاء، بیروت، بی تا.
- زاد المعاد فی هدی خیر العباد؛ ابن قیم جوزیه، تحقیق شعيب الارنؤوط و عبدالقادر الارنؤوط، چ 14، مؤسسة الرسالة، بیروت، مكتبة المنار الاسلامیه، کویت 1410ق/1990م.
- زهر الادب و ثمر الادب؛ ابواسحاق قیروانی، تصحیح زکی مبارک، چ 4، دارالجیل، بیروت، بی تا.

- سؤالات الآجری؛ ابوداود سجستانی، تحقیق عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، ج 1، مکتبه دار الاستقامة، عربستان/ مؤسسه الریان، بیروت 1418ق/1997م.
- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر؛ تصحیح سعید نفیسی، ج 3، کتابخانه سنایی، بی جا، 1350ش.
- سنن ابی داود؛ ابن اشعث سجستانی، تحقیق سعید محمد اللحام، ج 1، دار الفکر، بیروت 1410ق/1990م.
- سنن ترمذی؛ محمد ابن سوره ترمذی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، ج 2، دارالفکر، بیروت، 1403ق/1983م.
- سنن نسایی؛ احمد ابن شعیب، ج 1، دار الفکر، بیروت 1348ق/1930م.
- سه گفتار در تفسیر، قرائت و تدوین قرآن کریم؛ پرویز رستگار، ج 1، هستی نما، تهران 1388ش.
- سیر اعلام النبلاء؛ ابوعبدالله ذهبی، اشراف شعیب الارنؤوط، ج 9، مؤسسه الرساله، بیروت 1413ق/1993م.
- شرح التعرف لمذهب التصوف؛ ابو ابراهیم مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، ج 1، اساطیر، تهران 1366ش.
- شرح عرفانی غزل های حافظ؛ عبدالرحمن ختمی لاهوری، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، کورش منصور، حسین مطیعی امین، ج 1، قطره، تهران 1374ش.
- شرح گلشن راز؛ حاجی ملا محمد ابراهیم سبزواری، تصحیح پرویز عباسی داکانی، ج 1، نشر علم، تهران 1386ش.
- شرح صحیح مسلم؛ محیی الدین نووی، دار الكتاب العربی، بیروت 1407ق/1987م.
- شروط الائمه الستة؛ محمد ابن طاهر مقدسی، مکتبه القدسی، قاهره 1991م.
- الشکوی و العتاب و ما وقع للخلان و الاصحاح؛ ابومنصور ثعالبی، تحقیق الهام عبدالوهاب المفتی، ج 1، المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب، کویت 1421ق/2000م.
- صحیح بخاری؛ محمد ابن اسماعیل، دار الفکر، بیروت 1401ق/1981م.
- صحیح مسلم؛ مسلم ابن حجاج نیشابوری، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- صراط النجاة فی اجوبة الاستفتاءات؛ سید ابوالقاسم خوبی، تعلیق میرزا جواد تبریزی، ج 1، دار الاعتصام، قم 1417ق.
- صوفی نامه (التصفیة فی احوال المتصوفة)؛ قطب الدین منصور عبادی، تصحیح غلامحسین یوسفی، ج 1، علمی، تهران 1368ش.
- طرائق الحقائق؛ معصوم علیشاه شیرازی، تصحیح محمدجعفر محجوب، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
- الطب النبوی؛ ابن قیم جوزیه، تحقیق عبدالغنی عبدالخالق، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

- طبقات الشافعية؛ عبدالوهاب سبکی، تحقیق عبدالفتاح محمد حلو، محمود محمد طناحی، چ 5، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، بی تا.
- طبقات المدلسین؛ ابن حجر عسقلانی، تحقیق عاصم ابن عبدالله القریونی، چ 1، مکتبه المنار، اردن، بی تا.
- طبقات المفسرین؛ شمس الدین داوودی، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال؛ سید علی بروجردی، تحقیق محمد رجایی، چ 1، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم 1410 ق.
- طوق الحمامة فی الألفه و الألف؛ علی ابن حزم اندلسی، دار مکتبه الحیاة، بیروت، بی تا.
- عبر العاشقین؛ روزبهان بقلی، تصحیح هانری کرین، محمد معین، منوچهری، تهران، 1360 ش/ 1981 م (افست از روی چاپ نخست کتاب به کوشش بخش ایران شناسی انجمن ایران و فرانسه، 1958 م).
- العلل؛ احمد ابن حنبل، تحقیق وصی الله ابن محمد عباس، چ 1، المکتب الاسلامی، بیروت 1408 ق.
- العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة؛ ابن جوزی، تحقیق خلیل المیس، چ 1، دار الکتب العلمیه، بیروت 1403 ق.
- عمدة القاری فی شرح البخاری؛ بدرالدین عینی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- فرهنگ اصطلاحات درایة الحدیث و رجال؛ محسن قاسم پور و حسین ستار، چ 1، هستی نما، تهران 1389 ش.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی؛ سید جعفر سجادی، چ 1، طهوری، تهران 1370 ش.
- الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعه؛ محمد ابن علی شوکانی، تحقیق محمد عبدالرحمن عوض، چ 1، دار الکتب العربی، بیروت 1406 ق/ 1986 م.
- فیض القادیر شرح الجامع الصغیر؛ محمد عبدالرؤف مناوی، تصحیح احمد عبدالسلام، چ 1، دار الکتب العلمیه، بیروت 1415 ق/ 1994 م.
- القول المسدد فی الذب عن المسند للامام احمد؛ ابن حجر عسقلانی، چ 1، عالم الکتب، بی جا، 1404 ق/ 1984 م.
- الکاشف فی معرفه من له روایة فی الکتب الستة؛ ابو عبدالله ذهبی، تحقیق محمد عوامه و احمد محمد نمر، چ 1، دار القبلة للثقافة الاسلامیة، جدہ 1413 ق/ 1992 م.
- الکامل فی ضعفاء الرجال؛ عبدالله ابن عدی، تحقیق یحیی مختار غزاوی، چ 3، دار الفکر، بیروت 1409 ق/ 1988 م.

- «کاوشی در روایات تأییر النخل»؛ حمیدرضا فهیمی تبار، حدیث پژوهی، سال دوم، شماره 4، پاییز- زمستان 1389 ش.
- کتاب الضعفاء و المتروکین؛ احمد ابن شعیب نسایی، ج 1، دار المعرفة، بیروت، 1406 ق/1986 م.
- کتاب المجروحین؛ ابن حبان بستی، تحقیق محمد ابراهیم زاید، دار الباز، مکه، بی تا.
- كشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی ألسن الناس؛ اسماعیل ابن محمد عجلونی، ج 3، دار الکتب العلمیه، بیروت 1408 ق/1988 م.
- کلیات شمس تبریزی؛ جلال الدین محمد مولوی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج 1، شقایق، تهران 1383 ش.
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال؛ علاء الدین متقی هندی، تحقیق بکری حیانی و صفوة السقا، مؤسسة الرساله، بیروت، 1409 ق/1989 م.
- لسان المیزان؛ ابن حجر عسقلانی، ج 2، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت 1390 ق/1971 م.
- لمعات؛ فخرالدین عراقی، تصحیح محمد خواجوی، ج 1، مولی، تهران 1363 ش/1404 ق.
- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، تصحیح رینولد نیکلسون، ج 7، ققنوس، تهران 1385 ش.
- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه، احمد ابن تیمیه، جمع و ترتیب عبدالرحمن ابن محمد عاصمی نجدی، بی نا، 1398 ق (تاریخ پیش گفتار).
- محاضرات الادباء و محاورات الشعراء؛ راغب اصفهانی، هدیه و اختصره ابراهیم زیدان، ج 2، دارالجیل، بیروت 1406 ق، 1986 م.
- مختصر المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی اللسنه؛ محمد ابن عبدالباقی زرقانی، تحقیق محمد لطفی الصباغ، ج 4، المكتب الاسلامی، بیروت 1409 ق/1989 م.
- المختلطین؛ ابوسعید علانی، تحقیق رفعت فوزی عبدالمطلب و علی عبدالباسط مزید، ج 1، قاهره، مکتبه الخانجی، 1996 م.
- المدخل الی معرفه کتاب الاکلیل؛ حاکم نیشابوری، شرح و تحقیق معتر عبداللطیف الخطیب، ج 1، دمشق، دار الفحیاء، 1422 ق.
- مستدرکات علم رجال الحدیث؛ شیخ علی نمازی شاهرودی، ج 1، ابن المؤلف، تهران 1414 ق.
- المستدرک علی الصحیحین؛ ابو عبدالله حاکم نیشابوری، اشراف یوسف عبدالرحمن مرعشلی، دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- مسند احمد؛ ابن حنبل، دار صادر، بیروت، بی تا.
- مشارق الدراری (شرح ثانیة ابن فارض)؛ سعیدالدین سعید فرغانی، تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، بی جا، انجمن فلسفه و عرفان اسلامی، 1398 ق.
- مصارع العشاق؛ ابومحمد سراج قاری، دار بیروت، بیروت 1400 ق/1980 م.

- معجم المؤلفين؛ عمر رضا كحاله، مكتبة المثنى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
- معجم المطبوعات العربيه؛ يوسف اليان سركيس، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، بى تا.
- معرفة التذكرة فى الاحاديث الموضوعه؛ ابن قيسرانى، تحقيق عمادالدين احمد حيدر، چ 1، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، 1406ق/1985م.
- معرفة الثقات؛ ابوالحسن عجلى، چ 1، مكتبة الدار، مدينه، 1405ق.
- المغنى عن حمل الاسفار فى تخريج ما فى الاحياء من الاخبار؛ زين الدين عراقى، تحقيق اشرف عبدالمقصود، چ 1، مكتبة طبرية، رياض 1415ق/1995م.
- مغنى المحتاج الى معرفة الفاظ المنهاج؛ محمد ابن احمد شربينى، دار احياء التراث العربى، بيروت 1377ق/1958م.
- المفيد من معجم رجال الحديث؛ محمد جواهرى، چ 1، مكتبة المحلاتى، قم 1424ق.
- مكتوبات؛ سيد نورالدين شاه نعمت الله ولى، به كوشش محمد رسا، بى نا، بى جا، بى تا.
- المنار المنيف فى الصحيح و الضعيف؛ ابن قيم جوزيه، تحقيق عبدالفتاح ابو غدة، چ 2، حلب، مكتبة المطبوعات الاسلاميه، 1403ق.
- الموطأ؛ مالك ابن انس، تحقيق محمدفؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربى، بيروت 1406ق/1985م.
- ميزان الاعتدال؛ ابو عبدالله ذهبى، تحقيق على محمد البجاوى، چ 1، دار المعرفة، بيروت 1382ق/1963م.
- نغمه گر حديقۀ عرفان (گزیده اشعار سنایی)؛ انتخاب و توضيح سيد ضياءالدين سجادى، جعفر شعار، چ 1، سخن، تهران 1374ش.
- نقد الرجال؛ مصطفى حسيني تفرشى، چ 1، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، قم 1418ق.
- الوافى بالوفيات؛ صلاح الدين صفدى، تحقيق احمد الأرنؤوط و تركى مصطفى، دار احياء التراث، بيروت 1420ق/2000م.
- وفيات الاعيان وانباء الزمان؛ ابن خلكان، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، لبنان، بى تا.
- هدية العارفين؛ اسماعيل پاشا بغدادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
- *Theory of Profane Love among the Arabs*, Lois Anita Giffen, London, University of London press Ltd, 1972.